«جوان» در گفت‌وگو با دختر شهید ستار ابراهیمی دلایل موفقیت «دختر شینا» را بررسی می‌کند

عاشقانه بودن کتاب به دل جوانان می‌نشیند

■ احمد محمدتبریزی

«دختر شینا» یکی از نمونه‌های موفق خاطره‌نگاری در حوزه ادبیات دفاع مقدس است. کتابی محبوب و دوست‌داشتنی که پس از گذشت هفت سال از اولین چاپش همچنان مردم دوستش دارند و آن را می‌خرند. «دختر شینا» شرح حال زندگی ساده و عاشقانه شهید «ستار ابراهیمی هژیر» و همسرش «قدم‌خیر محمدی کنعان» است. کتاب از دوره‌ای صحبت می‌کند که آدم‌ها زندگی‌هایشان به دور از تجمل و مادی‌گرایی بود ولی زندگی‌هایشان سراسر عشق و خوشی‌هایی از ته دل بود. «دختر شینا» از سبک زندگی‌ای صحبت می‌کند که روبه فراموشی است. «معصومه ابراهیمی هژیر» در گفت‌وگو با «جوان» از دلایل محبوبیت کتاب میان مردم و بازخوردهایی که از مخاطبان می‌گیرد، می‌گوید.

فروش و استقبال مردم از «دختر شینا» تا چه اندازه برایتان خوشحال‌کننده است؟

کتاب به چاپ ۸۸ رسیده و هفتمین سالی است که در صدر فروش کتاب‌های دفاع مقدس قرار می‌گیرد. اینکه می‌بینیم «دختر شینا» همچنان می‌فروشد واقعاً خوشحال می‌شویم و استقبال مردم و مهر و محبتی که به کتاب دارند برای خودم خیلی مهم است. خوشحال می‌شوم با هر تجدید چاپ خاطرات مادرم دوباره تداعی می‌شود و این یعنی این خاطرات هنوز زنده مانده است. این برای من، خواهر و برادرهایم رضایتبخش و خوشحال‌کننده است. این دیده شدن و خوانده شدن برایمان خیلی اهمیت و ارزش دارد.

به نظرتان این استقبال می‌تواند از بار دلتنگی‌هایتان کم کند؟

قطعاً می‌تواند. چون با خواندن کتاب مردم با ما همدلی می‌کنند و ارتباط می‌گیرند. هفته گذشته خانمی از شهری دیگر به همدان آمده و برای پیدا کردن مزار مادرم به گلزار شهدا رفته بود و بعد از آنجا می‌خواست به سفر کربلا برود. وقتی تماس گرفت و من آدرس مزار را دادم و ایشان سر مزار حاضر شد از شدت خوشحالی جیغ می‌زد. این برایم برکت زندگی است. می‌گویم خدایا شکرت که دیگران کتاب را خوانده‌اند، ارتباط گرفته‌اند و زندگی ما را درک می‌کنند. اینکه هنوز کسانی هستند که قلبشان برای زمان جنگ، خانواده‌های شهدا و ایثارگر بتپد. همه اینها برای ما جای خوشحالی دارد.

به نظر باید زندگی‌تان را به قبل از انتشار «دختر شینا» و پس از انتشار آن تقسیم کرد؟

وقتی می‌گویند رسانه و هنر نقشی تعیین‌کننده و جهانی دارد را ما کاملاً حس کردیم. اینکه یک کتاب می‌تواند هویت ما را نشان دهد، تحول ایجاد و فرهنگ‌سازی کند خیلی ارزش دارد. دفاع مقدس ما الان با این کتاب‌ها دیده می‌شود. در میان همکارانم دیده‌ام کسی تا به حال کتابی از حوزه دفاع مقدس نخوانده و پس از خواندن «دختر شینا» به سمت کتاب‌های این حوزه جذب شده و آثار دفاع مقدس را پیگیری کرده‌است. این کتاب باعث شده جنگ را بهتر ببینند و درک کنند. به نظرم اینگونه از کتاب‌ها نسل‌مان را تربیت می‌کند.

به نظر خودتان «دختر شینا» چه چیزی دارد که هنوز پس از گذشت هفت سال همچنان محبوب و پرفروش است؟

من احساس می‌کنم صداقت و عشق راوی و نویسنده، کتاب را خیلی جذاب کرده است. حالا

مادرم یک نوع عشق به همسرش داشت و خانم ضرابی‌زاده هم یک جور دیگر به شهدا عشق دارد. این دلی کار کردن و صادق بودن خیلی مهم است. از لحاظ ادبی، قلم روان و ساده و دور از شعار و حرف‌های کلیشه‌ای باعث شده که کتاب به دل بنشیند. تمام خانواده شهدا این دوره را گذرانده‌اند. کتاب را که می‌خوانند می‌گویند به زمان جنگ و زندگی خودمان رفتیم. دختر شینا حرف دل همه خانواده شهداست و شاید به خاطر همین پرفروش است و توانسته است در دل نسل جوان راه پیدا کند.

همچنین کتاب، یک عاشقانه زیبا در دل جنگ است.

عاشقانه بودن کتاب خیلی به دل می‌نشیند. قبلاً در کتاب‌های دفاع مقدس عشق نمی‌دیدیم، یعنی فقط مرد جنگ را در جبهه می‌دیدیم. «دختر شینا» به خودش جرئت می‌دهد از عشق و زندگی‌اش بگوید. برخی وقتی کتاب را می‌خوانند این عشق جاری در کتاب برایشان سنگین بود و خیلی رک به ما می‌گفتند چرا حاج ستار از زندگی خصوصی‌اش گفته است ولی جوانان از این مسئله لذت می‌برند. من وقتی برای سخنرانی درباره کتاب می‌روم، می‌گویم از کدام قسمت خوشتان آمد و آنها می‌گویند جایی که مادرتان «بله» را گفت یا جایی که انار در دهان هم می‌گذارند و می‌بینم جوانان این مسائل را می‌خواهند و از اینجا ارتباط گرفته‌اند تا زمان شهادت. تازه آنجا شهادت را درک می‌کنند. این جرئت خانم ضرابی زاده است که با شهامت سراغ زندگی عاشقانه یک فرمانده رفته و اینکه در مواردی خیلی ظریف وارد جبهه هم می‌شود. جایی که پدر از شهادت عمویم می‌گوید اشک مخاطب را درمی‌آورد. وقتی تمام عملیات کربلای ۴ را خیلی موشکافانه بیان می‌کند و سختی‌های جنگ بدون صدای توپ و تفنگ و خون ریختن گفته می‌شود خواننده با سختی جبهه و کار رزمندگان آشنا می‌شود.

خوانندگان کتاب هنگام صحبت با شما و دیگر اعضای خانواده بیشتر روی چه مسائلی از کتاب تمرکز می‌کنند و برایشان جالب است؟

صددرصد کسانی که کتاب را مطالعه کرده‌اند به ما گفته‌اند لحظه شهادت پدرمان با تنهایی‌های مادرمان اشک ریخته‌اند. برایشان جالب بوده که یک زن با وجود اینکه همسر بالای سرش نیست چطور می‌تواند وفادار به همسرش باشد و آنقدر خالصانه زندگی کند و فرزندانش را تر و خشک کند. اینکه در لحظات نبود پدر، چه ذوق و انرژی زیادی برای دیدن همسرش دارد. می‌داند اگر یک هفته کنارش نیست ولی باز تمام زندگی‌اش همسرش است. همه از زندگی‌شان درس می‌گیرند که من هم هوای همسرم را داشته باشم و نوعی امید برایشان است. وقتی می‌خوانند بدبینی‌هایشان نسبت به زندگی کنار می‌رود و زندگی‌شان هدفمند می‌شود. خیلی از زوج‌های جوان که کتاب را خواندند به این نتیجه رسیدند که برای خرید عروسی‌شان سختگیری نکنند. اینها بازخوردهایی است که ما از دیگران شنیده‌ایم.

این پرهیز از تجمل و ساده‌زیستی یکی از همان حلقه‌های گمشده در زندگی امروز است. مادرتان در کنار این نکته چه موارد دیگری را به فرزندانش گوشزد می‌کرد؟

مادرم درباره احترام به خانواده همسر خیلی با ما صحبت می‌کرد و اینکه همسرت را همه جوره باید دوست باشی. می‌گفت وقتی انتخابتان را کردید باید در زندگی پای همسرتان بایستید و کنارش باشید. همین موارد ساده الان در زندگی بسیاری دیده نمی‌شود. در حال حاضر تا کمی ناملایمتی در زندگی به وجود می‌آید زوج‌ها سریع صحنه را خالی می‌کنند و دنبال طلاق می‌روند. ۲۰ سال پیش مشاوره رفتن خیلی مرسوم نبود ولی مادرم با اینکه سواد زیادی نداشت به ما گفت قبل ازدواج به مشاوره بروید و همدیگر را بشناسید چون باید پای هدف همدیگر بایستید. مادرم پای هدف همسرش ایستاد. مادرم خیلی قانع بود و می‌گفت برای خانواده همسرتان احترام قائل شوید تا برایتان احترام قائل شوند.

به نظرم مادرتان نان صفای دل و خوب بودنشان را خوردند تا همه مردم ایران چنین شخصیتی را بشناسند و درک کنند؟

مادرم نه تنها با فرزندانش بلکه با اطرافیان و همسایه‌ها هم خیلی خوب بود. همسایه‌ها می‌گویند وقتی قدم خانم رفت، صفا هم از کوچه رفت. مثلاً کسی فوت می‌شد اول از همه مادرم همه را جمع می‌کرد و می‌گفت به مراسمش برویم. عروسی می‌شد باز همین کار را می‌کرد. در خانه‌اش به روی همه باز بود. عمه‌هایم اول به خانه ما می‌آمدند بعد به خانه پدر و مادرشان می‌رفتند. در خانه‌مان همیشه صفا و سادگی و محبت برقرار بود.

اینکه می‌گویند بهشت جای مادران است کاملاً درباره مادرتان صدق می‌کند.

مادرم با پدرم قول و قرار گذاشته بود و برای فوتش هم برنامه داشت. تا حالا جایی نگفته‌ام حتی برای رفتنش برنامه‌ریزی کرده بود. مادرم با پدر قرار گذاشته بود آخرین دختر را که به خانه بخت فرستاد پدرم او را هم ببرد. زمانی که مادرم مریض شد ما خواهر آخری را عقد کردیم ولی یکی مانده به آخری هنوز عقد نکرده بود. همه نشسته بودیم که مادر گفت حاجی قرار گذاشته بودیم آخرین بچه را که عقد کردیم من را با خودت ببری فقط حواست باشه یکی مانده به آخری مانده است و چند سال باید به من فرصت بدهی. وقتی پدر شهید شد مادرم ۲۴ سال بیشتر نداشت و با پنج بچه در یک شهر غریب بدون هیچ فامیلی زندگی کرد. می‌توانست آن موقع پیش پدر و مادرش برود ولی چون پدر وصیت کرده بود می‌خواهم بچه‌ها در شهر بزرگ شوند و درس بخوانند مادر تمام سختی‌ها را به جان خرید تا وفای به عهد کند. مادرم به پدر سخت «بله» را گفت ولی دیگر پای زندگی‌ای که از صفر شروع می‌کند می‌ایستد. با هم یک خانه کاهگلی می‌سازند و دنیایشان همان خانه کاهگلی می‌شود. دلخوری‌هایشان با یک محبت تمام می‌شد برعکس امروز که فقط ناراحتی‌ها را کش می‌دهیم.

> زمان مدرسه وقتی کارنامه می‌گرفتیم خانواده ما اولین خانواده‌ای بود که با هدیه به مدرسه می‌آمد. مادرم حقوق زیادی نمی‌گرفت ولی می‌گفت شما درستان را بخوانید و به دانشگاه بروید و هر مراسم و برنامه‌ای باشد من همراهتان هستم

آیا در طول این سال‌ها گله و شکایتی داشتند؟

اصلاً. وقتی بقیه کم می‌آوردند می‌آمدند از مادرم انرژی می‌گرفتند. ما زمان مدرسه وقتی کارنامه می‌گرفتیم خانواده ما اولین خانواده‌ای بود که با هدیه به مدرسه می‌آمد. مادرم حقوق زیادی نمی‌گرفت ولی می‌گفت شما درستان را بخوانید و به دانشگاه بروید و هر مراسم و برنامه‌ای باشد من همراهتان هستم. معلم‌های زمان مدرسه‌مان را که می‌بینیم می‌گویند مادرتان تنها کسی بود که تمام جلسات دیدار با اولیا مدرسه می‌آمد. مثلاً فکر کنید چهار بچه در یک مدرسه بودیم و مادرم برای تک‌تک‌مان می‌آمد. برای هر کاری تشویق‌مان می‌کرد و امید می‌داد. برای همه چیز نذری می‌داد تا ما رو به جلو حرکت کنیم.

این نگاه سنتی و زیبایی که در «دختر شینا» جاری است و الان کمرنگ شده می‌تواند راه نجات زندگی جوانان باشد. چقدر خوب است نقاط مثبت سنمان را انتقال دهیم و تقویت کنیم.

سنت، هویت و ملیت ماست و نمی‌توان از آن فرار کرد. من اگر به سنت پایبند باشم شب عید به خانه پدرشوهرم می‌روم. اگر پایبند سنت نباشم می‌روم مسافرت تا کسی خانه‌ام نیاید. رسانه‌های غربی خوب روی ما کار می‌کنند و آنقدر روی نقاط ضعف‌سنت‌مان انگشت می‌گذارند تا آن را بد نشان دهند. الان اگر به یک زوج جوان بگویید درباره زندگی سنتی چه فکری می‌کند می‌گوید یعنی باید بروم با خانواده همسر زندگی کنم. نمی‌گوید سنت ایرانی یعنی احترام به بزرگ‌ترها، رفت و آمدهای خانوادگی و ما آنقدر اینها را نگفته‌ایم و فکر کرده‌ایم چیزی عادی است که دشمن از آن سوءاستفاده کرده است. سنت این است؛ خانوادگی به مهمانی برویم و دور یک سفره شام بخوریم. صمیمیت و پایبندی به خانواده، حمایت و همدلی همه از سنت می‌آید. حالا جای این زیبایی‌های سنت دلبسته فرهنگ غربی شده‌ایم. جای این رفت و آمدهای خانوادگی حیوان خانگی نگه می‌داریم. دور شدن از این سنت به خانواده‌های ایرانی آسیب می‌زند.

و مزار مادرتان امروز به مکانی برای رفع دلتنگی مردم و درددل کردن آنها تبدیل شده است؟

حاجت هم می‌دهد. پدر و مادرم خوب هوای مخاطبانشان را دارند. این کتاب توسط خود خدا دیده شد. مادرم خیلی مظلوم بود و محبوبیت «دختر شینا» لطف خداست. مگر می‌شود یک کتاب هفت سال همیشه در صدر فروش باشد. امسال هم در نمایشگاه کتاب دومین کتاب پرفروش سوره مهر بود. بعد از هفت سال همچنان جذابیت و تازگی دارد. مگر می‌شود این کتاب به دست رهبر برسد و ایشان کتاب را چند روزه بخوانند و بعد بفرمایند من می‌خواهم این پنج بچه را ببینم. اینها همه برای ما برکت است. آقا موشکافانه کتاب را خوانده بود و آنقدر با جزئیات کتاب را برایمان توضیح می‌داد که ما فقط گوش می‌کردیم.

یادکرد

یادکردی از شهید غفور جدی اردبیلی

حماسه‌آفرینی یک خلبان اخراجی

■ غلامحسین بهبودی

شهید چمران جمله زیبایی به این مضمون دارد که «وقتی شیپور جنگ نواخته می‌شود فرق مرد از نامرد شناخته می‌شود» اخیراً که زندگینامه خلبان شهید غفور جدی اردبیلی را می‌خواندم یاد این جمله دکتر چمران افتادم. مخصوصاً آنجا که نقل می‌شود: اوایل انقلاب دستور تسویه خلبان جدی از نیروی هوایی صادر شده بود، حتی برخی به او توصیه می‌کردند به خارج از کشور برو، اما وقتی صدام به ایران حمله کرد، خود جدی داوطلبانه درخواست بازگشت به خدمت ارائه داد و در پاسخ به منتقدانش گفت «این همه هزینه در زمان صلح برای تفریح ما خرج نشده، ما برای چنین روزهایی تربیت شده‌ایم.»

خیلی‌ها دم از وطن دوستی می‌زنند و مادامی که شرایط باب میلشان باشد، ایرانی هستند، اما وقتی اتفاقی برخلاف میلشان رخ دهد، شروع به انتقاد از زمین و زمان می‌کنند و شب‌ها را در آرزوی مهاجرت به صبح می‌رسانند. در دوران دفاع مقدس وقتی دشمنی بیگانه به کشورمان حمله کرد، عیار ادعاها مشخص شد. خلبان شهید غفور جدی اردبیلی یکی از همین آدم‌هاست که اوایل سال ۵۹ بر اثر سوء تفاهم‌ها و حتی غرض ورزی‌ها از نیروی هوایی تسویه می‌شود ولی به جای آنکه قهر کند و به توصیه برخی از دوستانش از ایران برود، می‌ماند و با شروع جنگ دوباره سر خدمتش باز می‌گردد.

> غفور جدی بعد از اخذ دیپلم به دانشکده خلبانی نیروی هوایی ارتش می‌رود و اواخر سال ۱۳۴۸ هم برای تکمیل دوره خلبانی به امریکا فرستاده می‌شود. در پایان دوره آموزشی‌اش، کارش به قدری خوب بود که امریکایی‌ها اعلام می‌کنند قصد جذب او را دارند

غفور جدی متولد سال ۱۳۲۴ در اردبیل بود که بعد از اخذ دیپلم به دانشکده خلبانی نیروی هوایی ارتش می‌رود و اواخر سال ۱۳۴۸ هم برای تکمیل دوره خلبانی به امریکا فرستاده می‌شود. در پایان دوره آموزشی‌اش، کارش به قدری خوب بود که امریکایی‌ها اعلام می‌کنند قصد جذب او را دارند. حتی رضایت مقامات ایرانی را نیز جلب می‌کنند، اما پدر شهید یک جمله می‌گوید و غفور به ایران برمی‌گردد. پدر می‌گوید من فرزندم را برای میهنم پرورش داده‌ام.

خلبان جدی به ایران بازمی‌گردد و مسئولیت‌ها و وظایفش را در نیروی هوایی انجام می‌دهد، اما بعد از انقلاب به او تهمت‌هایی زدند. در صورتی که غفور اعتقادات مذهبی عمیقی داشت. برادر شهید در این خصوص می‌گوید: ماه محرم در اردبیل مراسم عزاداری به صورت گسترده برگزار می‌شود. یک‌بار در بین عزادارها، شخصی شروع به قمه‌زنی می‌کند و می‌گوید هر کسی بخواهد قمه‌ام را بگیرد او را می‌زنم. غفور می‌بیند آن مرد به خودش آسیب وارد می‌کند جلو می‌رود تا قمه را بگیرد که پایش زخمی می‌شود. آن موقع برادرم خلبان بود و به سلامت جسمی‌اش اهمیت زیادی می‌داد، اما از فرط اعتقادی که به امام حسین(ع) داشت، فقط به بستن زخم پایش با پارچه مشکی عزا بسنده می‌کند. حتی پایش را بخیه هم نمی‌زند و خود به خود خوب می‌شود. حالا چطور می‌شود که چنین فردی بی‌اعتقاد باشد؟

نقل می‌شود که بعد از تسویه شهید جدی از نیروی هوایی، به او می‌گویند خانه سازمانی پایگاه را هم تخلیه کند. جدی مشغول جمع‌آوری اسباب و اثاثیه‌اش بود که جنگ شروع می‌شود. یکی از همرزمانش می‌گوید: به غفور گفته بودند خانه سازمانی را تحویل بده. خیلی ناراحت کننده بود. ایشان اول دو فرزندش را به یکی از اقوامش سپرد و بعد همراه همسرش داشتند اثاثیه‌شان را جا به جا می‌کردند که دو و پنج دقیقه بامداد روز سه‌شنبه ۳۱ شهریورماه ۵۹ اولین بمب‌های عراق روی پایگاه شکاری بوشهر فرود آمدند.

شهید جدی بعد از شنیدن خبر حمله عراق، با جوانمردی و احساس مسئولیت به اتاق فرماندهی می‌رود و درخواست تعمیر بخش‌های آسیب دیده پایگاه را ارائه می‌دهد. همرزم شهید می‌گوید: آن روز غفور حتی لباس رسمی نیروی هوایی به تن نداشت. جلوی دفتر عملیات رفت و با شجاعت، نه با کرنش و تضرع، گفت من نه درجه می‌خواهم و نه لباس رسمی. فقط اجازه بدهید مناطقی که بمباران شده را تعمیر کنم تا هواپیماهای خودمان بتوانند پرواز کنند. با مساعدت فرمانده پایگاه شهید امیر مهدی دادپی و جانشینش امیر فریدون صمدی، غفور با لباس شخصی، تیمی سامان داد و نقاط آسیب‌دیده را مرمت کردند. شهید جدی بعد از بازگشت به خدمت به صورت فشرده در عملیات پروازی شرکت و ضربات مهلکی به ارتش بعث عراق وارد می‌کند. روز ۱۷ آبان ۵۹ در حالی که بعد از مدت‌ها می‌خواست به مرخصی برود و به مادر پیرش سر بزند، مأموریتی فوری ابلاغ می‌شود. شهید جدی قید مرخصی را می‌زند. برای آخرین بار جنگنده f4 خود را به پرواز درمی‌آورد. در این پرواز آنقدر اوج می‌گیرد که به عنوان یک شهید به سوی آسمان‌ها پرواز می‌کند.

جدول

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۵۳۷۷

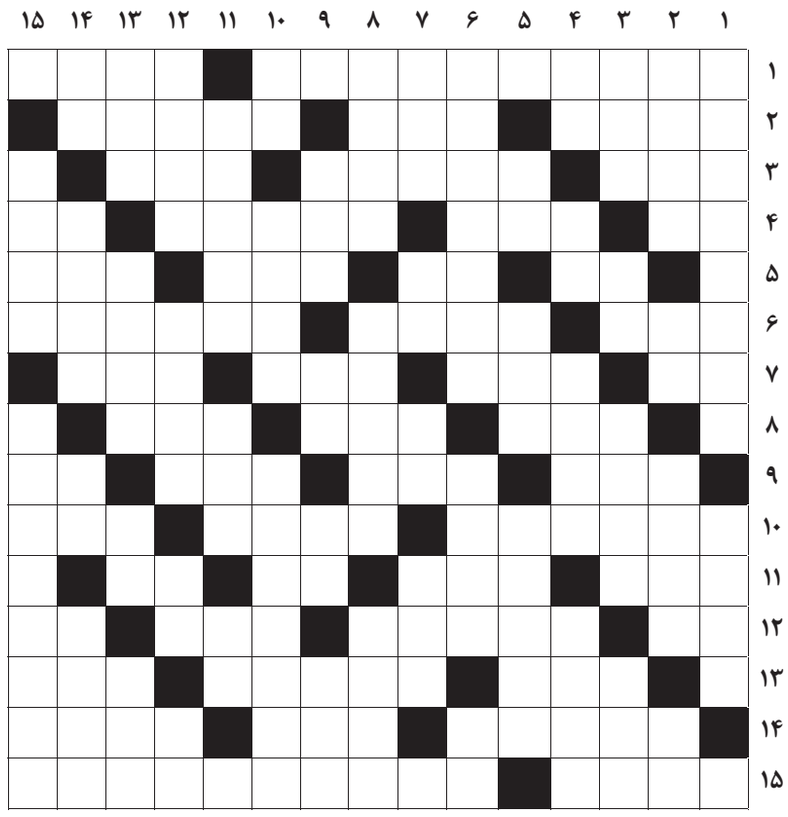

از راست به چپ

■ ۱- کاپیتالیسم- لقب سلطان محمد خوارزمشاه ■ ۲- غده‌ای در چشم- شیشه آزمایشگاه- حق نمک‌پروردگی ■ ۳- سوره‌ای در قرآن- زیاده‌روی- ریگ نرم ■ ۴- عدد دو رقمی- محصول آتش- دروازه ورود به مواد مخدر- بز کوهی نر ■ ۵- مگر و الا- محبت- پارچه یمانی- هلاک و نابود ■ ۶- نرم- رئیس دفتر سیاسی حماس- تیم توپچی‌های شهر لندن ■ ۷- دور دهان- جواب مثبت- بادام- در معدن به دنبال آن هستند ■ ۸- ظلم- آیین و دین- مظهر استواری ■ ۹- پول دو کره- کشتی رزمنده- شهر تاریخی خوزستان- باغ وحش بیگانه ■ ۱۰- سکه بی ارزش- راه- مرکز استان البرز ■ ۱۱- از کلمات شرط- تیم فوتبالی در یونان- حرف موصولی- حمله نظامی ■ ۱۲- رود فرانسوی- سخت‌ترین گوهر- مخترع ماشین بخار- حرف فقدان ■ ۱۳- حیات و زندگی- قول و قرار و شرط- بخشش و جوانمردی ■ ۱۴- گیاه پیام‌رسان- نویسنده آلمانی یوسف و برادرانش- ناگوار ■ ۱۵- قابل رؤیت- موجودات ریزی که سرمنشأ حیات در اقیانوس‌ها هستند

از بالا به پایین

■ ۱- تیم فوتبالی در انگلیس- بوستان ■ ۲- پول غیرقانونی- از سوره‌های مکی- اتاق قطار- فرو رفتگی ظرف ■ ۳- سلاح روباه- از ما بهتران- نوعی بنزین- ثروتمند ■ ۴- حرف خطاب- سدی در جنوب- کوه آتشفشانی ایتالیا- مسجدی در بیت المقدس ■ ۵- ضمیر بی حضور- حجم هندسی- پیش غذای گیاهی ■ ۶- زندان- غلاف خنجر- ظرف بزرگ سفالی ■ ۷- درخت قالی‌بافان- ویتامین نور خورشید- ویتامین انعقاد خون- جایزه قهرمان ■ ۸- ورم- گاز موجود در سطح خورشید- چهره ■ ۹- پاک و پاکیزه- غوزه پنبه- سیخونک- لوازم منزل ■ ۱۰- حرف انتخاب- جانور دشمن کشتزارها- امپراتور چین که مؤسس بنای تاریخی دیوار چین بود ■ ۱۱- اخوی- روشندل- از خواهران نویسنده انگلیسی ■ ۱۲- نخستین تمدن شهری در منطقه تاریخی جنوب بین‌النهری- هاتف غیبی- عید ویتنامی‌ها- نطق و گفتار ■ ۱۳- قرآن آن یکی از قدیمی‌ترین آثار فرهنگی و معنوی استان کردستان است- پول قزاقستان- حشره جهنده ■ ۱۴- پوشش چهارپا- گذاشتن و برداشتنش جرم است- طلا- نخ جراحی ■ ۱۵- چاشنی تند- کوه مقدس ژاپنی‌ها

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

	۴	۷			۹	۸		
					۱			
		۳				۶		
	۷		۳	۲				۴
۸	۲							
				۴	۵			۲
	۹		۲				۶	
۵			۹				۱	
۴	۸						۳	

۵	۸	۶	۶	۱	۸	۸	۷	۸
۸	۱	۸	۸	۷	۶	۶	۸	۵
۷	۶	۸	۸	۵	۸	۱	۶	۸
۸	۷	۸	۵	۸	۶	۶	۱	۸
۶	۵	۸	۸	۶	۱	۸	۸	۷
۸	۶	۱	۷	۸	۸	۵	۸	۶
۱	۸	۶	۸	۸	۷	۸	۵	۶
۶	۸	۵	۱	۸	۸	۷	۶	۸
۸	۸	۷	۶	۶	۵	۸	۸	۱

جدول کلمات متقاطع
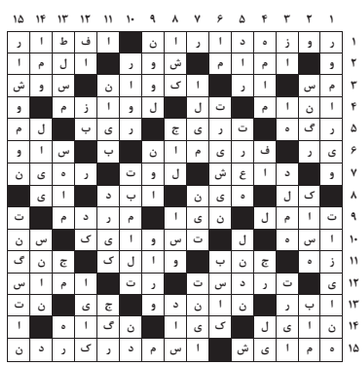
پاسخ جدول شماره ۵۳۷۶